

يك نيستان ناله

آنچه من از بزم شوق آورده‌ام دانی که چیست ؟

يك چمن گل ، يك نيستان ناله ، يك خمخانه می !

اقبال لاهوری

در دانشگاه اسلامی علی‌گر که بزرگترین مرکز و مجتمع عالی و آموزشی اسلامی هندوستان است ، زبان فارسی ارج و شأن خاصی دارد . علتش هم معلوم است ، گویا در یکی از همین سلسله مقالات اشارتی کرده باشم بدین واقعیت که زبان فارسی برای مردم هندوستان به طور کلی زبان فرهنگ و شعر و ادب است و برای جمعیت چندین میلیونی مسلمانان هند ، زبان مذهب.

پیش از این گفته‌ام که هندیان مسلمان کیش اسلام را از دست ایرانی و با زبان ایرانی و با چاشنی لذت بخش عرفان ایرانی گرفته‌اند . دین اسلام در هند از جلوه های نازنین عرفان ایرانی جدا نیست . ابوسعید ابی‌الخیر و عثمان هارونی و نظام الدین اولیاء و امیر خسرو دهلوی و مولوی وسعدی و حافظ ، این منادیان تصوف اسلامی ایران، نه تنها در نظر مسلمانان هند که در چشم هندوها و بوداییان آن دیار مقام ولایت و ارشاد دارند . هادیان خلق و شفیعان امت و باب‌الحوائج‌اند.

غزل عارفانه امیر خسرو در ذهن مسلمان و هندوی هندی همان تقدس و تأثیری دارد که دعای جوشن کبیر در دل سحرخیزان و متعبدان قرن گذشته ایران. هندی با غزل حافظ و ترانه های عثمان هارونی به درگاه خدا مناجات می کند و حاجت می طلبد و مراد می گیرد. در حال و هوایی چنین جای تعجب نیست اگر در دانشگاه اسلامی علیگر برای زبان مولوی و امیر خسرو و حافظ قدوسیت و حرمتی خاص قائل باشند ، و بی آنکه فارسی بدانند در اثنای سخن به سائقه محفوظات دوران کودکی به بیتی از حافظ استناد کنند ، به همان شیوه ای که منشیان و ادبای ایرانی کلام خود را به آیات قرآن و احادیث نبوی زینت می بخشیدند .

بامداد دومین روز ورود من به علیگر ، سالن باشگاه دانشگاه رونق تازه ای به خود گرفته بود، انبوه دانشجویان زبان فارسی می آمدند که با يك مسافر ایرانی خوشباشی گویند و پرده از شور و هیجان دل خویش برگیرند و بگویند که چه مایه بدین زبان و معارف این زبان دل بسته‌اند .

هنوز برق نگاه محبت آمیز آن دو دانشجوی نپالی در دلم شعله می زند و احساس شرمندگی می کنم که به علت کمی وقت نتوانستم دعوتشان را اجابت کنم و به حجره دانشجوییشان سری بزنم و پذیرایی شوم. هنوز نقش چهره دلنشین خدمتگزار پیر باشگاه بر

لوح دلم زنده است که با من به پاس ایرانی بودنم بی دریغ محبت ها می کرد و مواظبت ها داشت که نکته ای از آداب خدمت متروک نماند.

در مورد تقاضای استادان بخش فارسی این دانشگاه قبلا چیز کی نوشته ام و چون متصدیان وزارت فرهنگ و هنر دو ماهی پیش در همین مجله یعنی اعلام فرموده اند که به سرعت و وسعت به جبران مافات پرداخته اند، لابد تاکنون خانه ایران درین شهردانشگاهی تأسیس شده است و یکی دو معلم با سواد و صاحب صلاحیت هم بدین دانشگاه اعزام شده اند. همچنین به فیض سرعت عمل دوستان، کتاب منتخب نظم و نثر فارسی که چهار سال پیش برای چاپ به ایران فرستاده شده است تا کنون بررسی و چاپ و منتشر شده و به دست استادان و دانشجویان هندی رسیده است.

در مورد این دانشگاه پیشنهاد دیگری هم به نظر بنده می رسد که امیدوارم متصدیان گسترش فرهنگ ایران آن را با سعه صدر مورد مطالعه قرار دهند. در مواردی از این قبیل که مصالح ملی و فرهنگی ما مطرح است باید به گفتار نگریست نه گوینده.

در دانشگاه علیگر نزدیک دویست دانشجوی ایرانی بی تحصیل مشغولند. هم اکنون دولت ایران با گشاده دستی و بلند نظری به دانشجویان ایرانی به در کشورهای دیگر تحصیل می کنند کمک ماهیانه ای می پردازد که امیدوارم بر اساس ضوابطی و شرایطی باشد. نمی دانم این کمک را به دانشجویان ایرانی مقیم هند هم می پردازند یا نه. به هر حال در میان این دویست دانشجوی ایرانی می توان بیست سی نفری را انتخاب کرد که با مقدمات دستور زبان فارسی آشنا باشند و اینان را مأمور کرد که هر هفته چهار ساعت با دانشجویان هندی به مکالمه فارسی بپردازند. و در پایان هر سه ماه اگر کارشان مفید و مؤثر بود، دستمزد مختصری مناسب زندگی دانشجویی دریافت دارند.

در سه چهار دانشگاهی که بنده دیدم، استادان زبان فارسی از حیث دستور زبان و قرائت مستون کهن کمیتشان لنگ نیست. اغلب مردمی پرمایه و با سوادند، اگر تقیصه ای در کارشان باشد در درجه اول همان مکالمه فارسی است. اینان فارسی را در کلاس مدرسه و از زبان معلمان هندی و با خواندن تاریخ و صاف و دره نادره و حد اکثر کلیله و دمنه و گلستان سعدی آموخته اند و چون مجال و امکاناتی برای فارسی حرف زدن نداشته اند، ناچار از ساختن جمله و مکالمه به فارسی عاجزند.

این خدمت را می توانند دانشجویان ایرانی به عهده گیرند و به مراتب بهتر از هر استاد سایه سنگین عزیزالوجودی از عهده بر آیند. هفته ای چهار ساعت مکالمه فاری هیچ لطمه ای به کار درسی دانشجویان نخواهد زد و از آن مهم تر در مقابل انجام کاری دستمزدی دریافت کرده اند که دیگر عنوان صدقه و باج نخواهد داشت.

برای اجرای این طرح می توان هر پنج دانشجوی هندی را به یک دانشجوی ایرانی سپرد و با دقت مراقب پیشرفت کارها بود. به فرض آنکه بیست دانشجوی ایرانی را بدین کار بگماریم و به هر یک در ماه سصد تومان بدهیم - که منت پذیر و شکر گذار هم خواهند بود - همه پرداخت ماهانه در حدود شش هزار تومان خواهد شد، برای تعلیم یکصد

دانشجوی هندی. و این شش هزار تومان دقیقاً نلک دستمزد اضافه‌ای است که باید به يك استاد دانشگاه پرداختیم تا بدان دیار هزینه کند و حاصل کار یکساله‌اش هم هیچ باشد. البته اعزام فردی متخصص و دانشمند برای رفع مشکلات استادان رشته زبان فارسی جای خود دارد و موضوع دیگری است.

پیشنهاد دیگرم چاپ جزوه های کوچک و مختصری است از نظم و نثر معاصر ایران برای مطالعه دانشجویان. و چه بهتر که مطالب هر جزوه را روی يك یا دو قطعه نوار کاست ضبط کنیم و نوار را در اختیار دانشکده بگذاریم بانضمام يك دستگاه دوپست تومانی بخش صوت.

تهیه ده جزوه صدصفحه‌ای از این قبیل با تیراژ ده هزار نسخه حد اکثر دوپست هزار تومان هزینه دارد و يك تا دو ماه وقت می‌خواهد. به شرط آنکه کار را به عهده رئیس و مدیر کل و معاون نگذاریم که این بزرگواران را خداوند عز و جل آفریده است برای مشکل تراشیدن و کار نکردن و البته گزارش به عرض رساندن - مخارج تهیه و پر کردن دو هزار ساعت نوار کاست هم کمتر از چهل هزار تومان خواهد بود. با مبلتی در حدود دوپست و چهل هزار تومان می‌توان به ده هزار دانشجوی زبان فارسی یکصد هزار جلد کتاب اهدا کرد و به یکصد مدرسه و دانشکده دوهزار ساعت نوار ضبط صوت. صد ملک دل به نیم نظر می‌توان خرید... (*)

نمیدانم رایزنان فرهنگی گزارشی از فعالیت های همکارانشان در پایتخت هائی که خدمت می‌کنند برای وزارت فرهنگ و هنر می‌فرستند و اگر بفرستند این گزارش‌ها خوانده می‌شود یا نه؟ نمیدانم وزارت فرهنگ و هنر ما از فعالیت فرهنگی مؤسسه فرانکلین مثلاً در قاهره خبردارد یا نه؟

*- امیدوارم دوستان بنده دروزارت فرهنگ و هنر از این تذکرات نرنجند. مطالب فرهنگی است و طبعاً روی سخن با وزارت خانه‌ای است که وظیفه گسترش فرهنگ ایرانی را در ممالک دیگر بر عهده گرفته است.

من با يك بار ملاقات شیفته ادب و انسانیت جناب وزیر فرهنگ شدم و عمق دلبستگی ایشان را به ترویج زبان و معارف ایرانی دریافتم. هر کس بی خیر باشد دوستان فرهنگیم بخوبی می‌دانند که غرض از طرح این موارد نه کسب مقام است و نه تحصیل مال که بجمدا له و به فیض قناعت از جهانم فراغت حاصل است.

موارد ایراد را هم اگر شش ماه از تاریخ طرح مسائل نمی‌گذشت و سؤال هایم بی جواب نمی‌ماند و با دهن کجی مواجه نمی‌شد، هرگز در مقالاتم مطرح نمی‌کردم. سخن از حب و بغض های خصوصی نیست. مخلص هم نه هوس غصب مقام دیگران را دارم و نه اصولاً والامقامی با طبعم سازگار است که بقول صائب:

درویشیم به سایه دیوار می‌کشد
هرچند زیر بال خود آرد هما مرا
سخن از مصالح ملت ایران است و از شرایط بسیار مناسب فعلی و امکان خدماتی که اگر نکنیم و تملل و رذیم مورد لعن و طعن آیندگان خواهیم بود.



سال آینده را می‌خواهیم به مناسبت پنجاهمین سال شاهنشاهی پهلوی در ایران جشن بگیریم. خوب است و مبارک است. بیایم و گوشه‌ای از این فعالیت را هم صرف توسعه و ترویج زبان فارسی کنیم. چه تبلیغی برای ایران از این بهتر و آسان‌تر و ارزان‌تر که دل دوست داران زبان فارسی را با اهدای چند کتاب به دست آوریم و با اعطای چند بورس تحصیلی یا گردش سه ماهه ذهن جوانان این ممالک را به سوی ایران متوجه سازیم؟ و با اهدای یکی دو کتاب دو سه تومانی، به خانه هر استاد و دانشجوی ایران دوستی، سفیر حسن نیتی گسیل داریم، سفیری که سال‌های سال بی‌فوق‌العاده و هزینه‌مأموریت خدمت می‌کند و هر لحظه که کتاب را بکشایند یاد ایران و جشن پنجاهمین سال و محبت ایرانی را در دلشان زنده می‌کند.

از بعضی دوستان می‌شنوم که دیگر دوران گسترش زبان فارسی سرآمده است و زبان انگلیسی در کار قبضه کردن سراسر جهان است. این نظر را اغلب دوستانی ارائه می‌دهند که بسیط جهان‌نشان چند کشور اروپائی و ایالات متحده امریکاست. نه مجالی داشته‌اند و نه رفیقتی که به این گوشه جهان هم سفری بکنند و در سوابق تاریخی و زمینه ذهنی مردم این سوی کره زمین تأملی.

سفرهایشان از محدوده هیلتون‌ها و شرایتون‌ها و احیاناً کاباره‌ها و مناطق خاص توریستی تجاوز نکرده است. مجالی نداشته‌اند که با ملت‌ها به صحبت بنشینند. قبول دارم که در قرن بیستم، قرن اصالت «دلاره»، دیگر جایی برای جلوه‌های غلیظ عاطفی باقی نمانده است. ممکن است این جلوه‌ها به غلظت و شدت قرن گذشته نباشد، اما به کلی و یک باره هم نمرده‌اند.

ای کاش منکران همراه من بودند و به بزم مشاعرهای که در دهلی نو برادران دشنکره و «شاد» آراسته بودند می‌آمدند و با چشم خود می‌دیدند که مردم هند چه استقبالی از شعر و ادب می‌کنند، چه هجومی برای زیارت شاعران و شنیدن اشعار آنان دارند. ای کاش می‌آمدند و می‌دیدند که در دانشگاه دهلی برای شنیدن سخن پارسی از دهان یک ایرانی، طبقه استاد و دانشجو چه شور و شوقی ابراز داشتند. و از این بالاتر ای کاش در بعضی ممالک عرب اینان همسفر من بودند تا از مسائلی که در این گوشه جهان مطرح است با خبر می‌شدند و با ذهنی بیدار و مآل‌اندیش به تحلیل سخنان مردم می‌پرداختند، تا با من هم‌صدا می‌شدند که به هر صورت و به هر قیمت باید زبان فارسی را در قلمرو دیرینش ترویج و تجدید کرد. مادرموج خیز حوادث روزگار به همسایگان هم‌دل نیازمندیم و هم‌دلی جز با هم‌زبانی میسر نیست. ترویج زبان فارسی در الجزایر و انگلستان و امریکا نه میسر است و نه چندان مؤثر. در ممالکی ازین قبیل زمینه آماده‌ای نیست. گیرم در هر یک از این کشورها ده نفر دانشجو در رشته زبان فارسی ثبت نام کردند، مصداق دانه‌ای و خرمنی است. هر پولی که در ممالکی ازین قبیل خرج شود از دست رفته است و شباهت به کار برزگری دارد که زمین آماده و حاصل خیز کنار دستش با رها کرده و برای هنرنمایی، در کویر لوت دوپست من

گندم افشاند است و بدین امید که دو من حاصل بردارد و مردم بگویند: آفرین بر فلان که شق القمر کرد.

در شبه قاره هفتصد هشتصد میلیون هندوستان، هنوز عشق به زبان فارسی و ادبیات فارسی در اعماق دل‌ها نهفته است. اگر این عاطفه را به مدد امکانات امروزی «تمرین بخش» کنیم و به برکت رواج و رونق اقتصادمان و به یمن چاه‌های جوشان نفتمان و به فیض صنایع متخصص طلب و کارهای کارگرجویمان به برادران هندی بفهمانیم خواندن زبان فارسی تنها اجر معنوی ندارد بلکه مایه بخش رفاه مادی نیز هست، طبیعاً به ندای دلشان پاسخ خواهند گفت که هم زیارت شه عبدالعظیم است و هم دیدن یار!

ایران امروز بازار کار است برای اجرای برنامه‌های گسترده‌اش آدم می‌خواهد، از کارگر ساده گرفته تا متخصص برجسته. چرا در استخدام‌هایی که از خارج می‌کنیم شرط دانستن زبان فارسی را در مقدمه شرایط دیگر قرار ندهیم؟

این درست نیست که چهارصد نفر طبیب هندی را استخدام کنیم و به ایران بیاوریم و در ایران به آنان زبان فارسی بیاموزیم. این کار را باید در کشور خودشان کرد. باید چند کلاس درس فارسی در ایالات مختلف هند تأسیس نمود و سپس اعلام کرد که دولت ایران طبیب فارسی دان هندی استخدام می‌کند، ظریفان و نکته‌سنجان روزگار می‌دانند که تفاوت این دو روش چیست؟ کردم اشارتی و مکرر نمی‌کنم.

در هواپیمای ایرانی دیدم که مهمان‌داران همه خارجی بودند، دخترکی از لندن، دو دختر از اسکاتلند و دو تنی دیگر از جنوب فرانسه. به قدرت خدا یک کلمه فارسی نمی‌دانستند. هواپیمائی ملی بسیار کار خوبی کرده است که مهمان‌دار خارجی به خدمت گرفته است، هم خدماتشان از دخترکان هم‌وطنمان بهتر است و هم غرورلندشان کمتر. اما یکبار روزی که مثلاً در جراید انگلستان آگهی استخدام منتشر می‌کرد، دانستن زبان فارسی را هم جزو شرایط قبولی می‌گذاشت یا لااقل می‌نوشت که هر کس فارسی بداند از اضافه حقوقی معادل پنجاه درصد برخوردار می‌شود. تا این آگهی برای دانشجویانی که می‌خواهند دو واحد درس زبان‌های بیگانه انتخاب کنند، انگیزه‌ای باشد در جهت توجه به زبان فارسی و رونق گرفتن کرسی این درس در دانشگاه‌ها.

برای دولت ایران دعوت پانصد دانشجوی هندی به مدت دو ماه در سال به ایران مستلزم هزینه‌های کمرشکنی نیست، یک بار با رقم و عدد حساب کردم که کل مخارج ازهزینه یک شب مهمانی فلان سفیر کبیر کمتر است. اما اعلام این مطلب که دولت ایران دانشجویان فارسی خوانده را دو ماه دعوت و پذیرائی می‌کند یک باره رقم چهل هزار محصل زبان فارسی را در شبه قاره به چهارصد هزار ترقی خواهد داد. و وقتی که این پانصد دانشجو به ایران آمدند و از دست مزدهای گزاف و زندگی امروزه ایرانی باخبر شدند، در مراجعت مبلغان و سود بخشی، زبان فارسی خواهند بود.

شنیده‌ام وزارت فرهنگ و هنر جماعتی از قوالان هندی را دعوت کرده است که در تالار رودکی به مناسبت جشن امیر خسرو هنرنمایی کنند. بسیار کار خوب و به جایی کرده است.

اگر چه من و بسیاری مشتاقان دیگر از دیدن آن محروم ماندیم که نه بلیط می‌فروشدند و نه دعوت‌نامه می‌کنند! - ای کاش این برنامه ادامه داشته باشد و هر سال دست کم چهار دسته قوال به ایران دعوت شوند و نه تنها در تالار رودکی که در خانقاه‌های متعدد ایران نیز هنرنمایی کنند و شرط دعوتشان این باشد که منحصرأ به زبان فارسی قوالی کنند و تفصیل این دعوت‌ها و شرطش در جراید محلی منتشر شود ، تا هم این مبلغان بی‌مزد و منت زبان‌فارسی به نوائی رسند و هم تشویقی باشد برای توجه دیگر قوالان به غزل‌های فارسی .

از کتاب طرفه‌ها نوشته اقبال یغمایی

سردار غیر تمند

مغولان که در برابر سختی‌ها و دشواری‌ها سخت کوش و شکبیا ، و جنگاورانی دلیر و پرتوان بودند ، پس از پیکارهایی سراسر ایران و ترکستان و عراق و روسیه و لهستان را گرفتند ، و تاکناره‌های دریای بالئیک پیش‌رفتند . از سوی خاور نیز بر آسیای مرکزی و قسمتی از سرزمین پهناور چین پیروز شدند اما فتح چین آسان نصیبشان نشد . چه چینی‌ها در برابر هجوم دشمن دلیرانه پیکار کردند و هرزمان چاره‌گری نمی‌دانستند قلعه‌های خود را ویران می‌ساختند و برای خسته و درمانده کردن خصم پس می‌نشستند و در سنگری تازه نبرد را آماده می‌شدند ؛ و اگر غافلگیر و محصور می‌گشتند برای رهایی از تنگ اسارت ، خود را به آتش می‌سوختند .

نوشته‌اند یکی از سرداران چینی در گرما گرم جنگ ، محاصره شد و پیش از آن که در آن تنگنا به نابود کردن خویش موفق شود به دست مغولان گرفتار گردید . او را نزد خان خود بردند و به تعظیم کردن وی واداشتند . سر فرود نیاورد و بندگی نکرد . زجرش دادند به زبونی تن در نداد . یکی از بازوانش را بریدند ؛ آن رنج جانکاه را تحمل کرد و فرمان دشمن نبرد . دست دیگر و دو پایش را یکی یکی بریدند . همچنان به دشمن به دیده حقارت نگر است . سرانجام در لحظه‌ای که مرگش نزدیک شد رو به سوی میهنش کرد و آن را ستود . سپس درواپسین دم زندگی از راه دور به پادشاه خود سلام گفت . پس از این که جان سپرد سرداران مغول که چنان غرور و خویشتمنداری و عزت نفس در او دیده بودند بر دور تن بی‌جانش حلقه زدند و به نشان احترام با شمشیر افراخته دقیقه‌ای بی‌حرکت ایستادند . بزرگ سرداران مغول خطاب به جسد آن سردار با افتخار چنین گفت : ای دلیر سرفراز و با آفرین ، آرزو داریم اگر دگر بار پا به دنیا نهادی در سرزمین ما تولد یابی که در سراسر گیتی چون تو مردی پر هیبت و با شکوه و دلیر بسیار اندک می‌توان یافت .